

بسم الله

بنو فنیق ننگین غامی یاسین جبین

خان خدای

شیرازی

در مطبع عالی کلاز محمدی طبع شد

MRI
No.
Date

این که یو برسیا ض موجودات است و کام ایمان بر احلاوت ترقی تازه از فیض
 پروری این افضل و اکمل کائنات یعنی صدر دیوان ^{صطفی} احمد مجتبی محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله الطاهرین و اصحابه الزا شدین الی یوم الدین ^{عقود حکمت}
 آن شایع است در اطراف ^{سیحور} نفوذ ملت این سراج است در امصار و پرواق
 منظر قدیش چنان بلند افتاد که گویی کند آنجا نهایت انظار و بشوق دیدن
 این نقاب بکشایند و بجلوه گاه خواطر انس افکار و معطر شدن
 بشام شتاق و ضیغ و شریف بشیدن ^{نغمات} غنچه فروش
 فطرات لطیف شگفته رونی و دلکشانی گلستان سخن برواح
 و نغمات ستایش و شنای بلند اقبالیت که بتازه کاری نسیم کرامتش
 وانه گوهر در لیلین صدف رونمای غنچه یاسمین است و خنده بریزی و تروغی
 چمن زار معانی بطراوت رشحات تعریف و توصیف بحباب نوالیت که
 پاییزی بیان الطافش قطره شبنم بدامن گلها کار فرمای در شین خداوندی
 که گوهر فشانی ابرو سخایش دریای عثمان از شرم کم مایگی آبست و از خوشبختی
 صبح لقایش گریبان هر ذره مشرق آفتاب عیار مرکب جو لانش
 خدوان به پرده چشم حور بخیته و خاک ^{بای بر آمدن آفتاب} در ایوانش صب در آستین غنچه
 گل ریحتم خیمه زبر دست فرمانش بکشور کشانی عالم امکان بالانشین
 خاتم سلیمانی و چار موجه گوهر احسانش در بهار پیرانی جسم جهان آبر و چشمه
 زندگانی بسبکینی کوه و قاراش پشت گاو زمین ریش گرانباری و بتلاطم
 دریای هوالتش حباب قالب تهی ساخته نفس شماری نظم خدیو
 و شاه جهانی که از جلالت قدر و نشانده سهم سمنده شرب و یای غبار

غنچه فروش

غنچه فروش

و میکند صحن چشمت جهان بر افروزد و فلک ز خور طبق زرد را آورده بنهار
 آفتاب و موم سینه نشینش جو برق شعله فشان به کف می طع عطایش چو اینر گوهر بار
 ز موج آب کند پای باد و زرنجیه اگر فگار شود بزرگ گل جنبش خار و فشانده
 خاک ریشش تا صبا بدامن چین و ز رشک خون جگر خورده نافه در تار و بقهر
 دست فشانده اگر بکون مکان در زمزم گشته شود تار و پود لیل و نهار و
 بیتیاری حمایتش کبک و مهرور ابر عقاب آهنی جنگ آهنگ ترک تازی
 و بهو اداری را نقش صعو و گنجشک را بر سر آشیان شاهین قصه بلند
 پروازی از گران سنگی سایه بکینش کوه در صدای کمر شکستگی و آزلند سنگی
 شهباز نمش نسیم طائر ناله آشنای پر گشته کیوان گردن فرار سر باخته
 کند تا بدارش و ترک آسمان پنجم سپهر انداخته تیغ آبدارش بر باغی ز محش
 که چو برق آب و تابی دارد و یا عمر مخالفان حسابی دارد و تیغش چه عجب
 اگر جهان افروزد چون قبضه بدست آفتابی دارد و بفرغ شبستان
 جلالتش شمع نیر و زخشان بقندیل فلک افروخته و بدفع عین الکمال محفل
 جمالتش سوزیدای دل خوبان سپند آسای بجز سینه سوخته در بزم خوشی
 و ماغی از شوخی نگوشت گل چین برابر و نشسته و در گلشن نازک مزاجی
 از گرمی شعله آواز بلبل رنگ بر و شکسته طایم عرش را پای مصرع
 نقش کتابه ایوان ست و نسخه تقدیر را فقره دعای دولتش بسطه عنوان
 دریا چون سائل کشتی بکف از دریوزه گران بنرم عطای اوست و خورشید
 مانند گدای کاسه در کمر از آه ربان خوان نیغای او با شنائی سحر بخشش
 از آب گوهر معج خیز و بقیاس سحرانی تجلیات و جواهراتش آتش یا قوت

طبع الکبر و ذرات
 و تیغ و شمشیر
 کبک و مهرور
 و زرنجیه
 و فشانده
 و آزلند
 و سحر بخشش
 و جواهراتش
 و تجلیات
 و جواهراتش
 و آتش یا قوت

شعله انگیز اشاره سرانگشت قضا تر جمالش کلید کشور کشانی و حلقه
فعل یکلانش بلال عید جهانگیری و عالم آرائی قصب پیشانی مشرق خورشید
اقبال و بلال ابرو مطلع انوار جمال وستی بد بیضا در آستین قمر بر جان
تجلی جبین چرخ گوهر افشان ابرو و بحر عمان آنفاس جان نواز بهار و فتنه
اعجاز کیوان بارگاه مشتری نگاه میرنج جلال مهر جمال فرخنده اختر خجسته نظر
بدین عطر و دوسر نظم همین از ابر وجودش گر خور و آب به بجای
غنچه آرد گوهر ناب کف دستش چو گرد گوهر افشان به عرق ریز جبین
ابر نیسان به هواداران کوش ماه و خورشید به بلا گردان رویش
ماه و خورشید به هرودی که از دلبها بر آورد به عروس شادمانی
در بر آورد به تیش گزیند فتنه و خواب به فتور لرزه چون کشتی بگرداب
خطالوح جبینش سوره نور به غبار خاک را بهش غار و حور به خیر الش
آبیار گلشن دل به جمالش نو بهار گلشن دل به گرفت پر توثر و نامه ششم
تجلی جوشد از کاشانه چشم به اگر آید بر ویش دیده از دور به نماید هرزه
قواره نور به فلک سرشته از شمشیر کینش به زمین لرزه به چین جبینش
بزم عدل چون گرد دستم کاه به کتان برقی زنده درخس من ماه
صبح اگر اتفاق رایش نتافتی چیده آفتاب به انوار درخشنده کی نیافتی
بهتا اگر بهوایش بخوشیدی شاهد گل قبای نامیده پوشیدی نظم
آن صاحب کرم که ز فیض نگاه او به سحر از شرار موج زند ابر از رخا
به نظام سلسله این لکونات به فرمان او چو حکم قضا بر همه و آن
آنها که یا بکشور امکان نهاده اند به دارند دروغ بندیش بر جبین جان به نظام

سپهر برین در دعای او به هر شام و صبح خیل ملائک و طیفه خوان
در قالب برنج مسکون هندوستان بمنزله روح روان است
و مصطفی آبادندرت و غلابت بنیاد باد اناست چندی در چند شاید
هندوستان است اگر از باغهای مینو سوادش نسیمی برنج و درخ وز
زبان آتش که در جهنم بطعن و طنز بر گلزار ابراهیم دراز گردد از خنجر قدم
ساکتانش صفائیان برای مرض العین خویش سرمه درست ساخته
و بومی یوسف طلقان آفرین خواطر روح تازه تن پیر مرده و کهنه مصرعها
انداخت اگر آن روکش از هم نور پاشی و ضیاء یزی ویرانه تیره و تار
گیتی را تجلی آباد نمی نمود بمند طلمت نصیب همیشه از سیاه بختی بزرگ خال
عذارنگی می بود بمقابل پای کرسی عمارت رفیعش قصور بهشت بهشت
مستقر بقصور و حوران خلد برین بنظاره نرگس کیفی چشمان پر یوش
آن سرمه ست جام سرمه و تامل جان آن فردوس البلا و نیزه شهرت سبز رنگی
بر افراشته قبحان عرب و عجم دفتر خونی و محبوبی را در آب غیرت انداختند
مشاهده پستی زمینش که مولد و موطن اردی بهشت و ذر و دین است
تیر قامت جوانان را کمان آسمانی ساز و سمعانه بلند می اسکند آن شهر
شهر پاهای کوزه نشت و خمیده مکران نختی را بسر و قد می می نواف و تپتی
تماشا بیش طشت احسان نگار خانه چنین یغریب الوطنی موضوعند
و سقا حان قمر سیر دنیا و یافیه با بعد ملائکه بقطب معروضند نهی شهر
محمود باغ جنان که خاکش بود حمله غنیه قشاق و در و کس نهی
که مالان بود و شفا خانه خسته حالان بود و ابرامی تمددگان

ز آفات هر گونه دار الامان به بهار انچه نهائی آن ولستان به بهر سو پیرد
 رنگ و بوار مغان به در و بست نشو و نما را وطن به وز و بهر دو بایسد
 بر خوشی تن به در آن نام اندوه گردیده گم به مگر خلقت اوست از لای ختم
 در آن هر که آید غمین و حسرتین به شود با تمنای خود بهمنشین به با و سخت
 و اقبال رو آورد به طریقه مرده از چار سو آورد به قیام جسم و کالبد انس
 بر اربع عناصر موقوف و منحصر است و بقای آن ملک نو آیین به ذات منبع کشتا
 و مخزن البرکات آن سلیمان پیکر است که از ابر سخایش خار و گل را
 آب و جو و از نظر نامیده اشرفش جز و کل را رنگ بر و اگر جودش دست
 عنایت پیرانه بر سر یکسان گذاشتی صدق بر قطره نیسان شفقت مادی
 رواند آشتی به عطا کرده همیشه نعل و گوهر به چو او شاهای بدینا هست گشت
 بعالی همتی مدوح عالم به بر جودش بخیلی بود حاتم به در شیجاعت
 بجز آن شیر و اشبح آهین جگر و صره بزرگ گرد مایه ایندی احدی
 قابل سخت و تلج نیست زیرا که در جنگ و جدل سوای تائید و توفیق
 یزدانی معاونت هیچ معین و ظهیر و محمد و نصیر محتاج نیست چهره به سختندی
 و نصرت نبور صمصام و سوی مزاجش افر و خسته و دیده معاندان
 ناتوان این که مایه عین الکمال است نبوک سنانش و خسته به عدد و گرن
 یا توغش ز بیم به شود زهره اش آب و گرد و دیم به خد کش که شل
 اجل جان را باست به چو تیر قضا و قدر بنیطاست به شهره عدالت
 به شرق و مغرب ساز فسانه شیرین نواخته و آشوب فتن و حوادث را
 به خرد و شهنشانه در شکر خواب انداخته به عدالت مشرب و شرب متعادل

راهنم فی بحر مطرب یافته نمیشود و در آوان نصفت اقترا ان او سوا کے جام
 مطرب خوشنوازی مشاہدہ نمی رود و در جهان کرد انصاف آنرا سپرد ستم و
 گریبان کشیدست سر و کجی انزل کج نهاد ان برفت بدرم از طبع و حشی
 نژاد ان برفت بد اگر چه عروس الملک الالباعدل پس نیز ست لیکن آنرا
 از پیرانی لاعدل الالبالیستنه ناگزیر که ضعف الیسیاستنه آفته الریاسته معروف و
 مشهور است و در کتب مسطور از سیاستش حدقه چشم شیران سمره ان
 غزالان گردید و تنہا آتش سرخ لباس در آب بنشو و نما رسیده بد از
 سیاست نهاد طرف کلاه بد چون گل تازه برگ بر اشجار بد تا بشام از صبح
 بر تو صبر بد و در طفل سایه را بکنار بد در علوم عربیہ و فارسیہ عموماً
 و بنقل و نشر و تصنیف و حسان فزوق و سبحان از انواب تہ کردہ و فخر دوی
 و نظامی خاقانی و جامی بساطش گردی گسترده بود و در فضل و دانش قطب
 سپہر اطلسی را قیطی خوان دبستان فیضان خود میداند و شمس فلک طین
 با شین روشن ملی مابدرس گاہ افاضت او شمس بد میخواند و بحرین آیدار
 بد بدیش بر گنگ گوہر آوینہ گوش اہل تمیز و ہرکتہ یکتا و جمیلش مانند
 یوسف و حشیم ہمہ با غریر از سواد خامہ مشکبار آہو لفظی بخط انجستہ و افکار
 صحت شعائر و مضمون بد بسہو غلط نہ بستہ مرقومات صلاوت آئینہ چون
 عتاب نوشین بہان جانفزا و مکتوبات راحت خیز مثل وصال محبوبان
 و کشتار اندک مدت و ارا حکومتہ خود را بوجود و فضلا و علما و شعرا و کمال شک
 محفل بہر ہم عادل شاہ و سلطان سفیر و غیرت نرم کیقباد و جمشید و سکندر
 نمود و آداب حرمت و انعام و باران عاطفت و اگر ام گلشن امانی و آہال

آن طایفه جلیل و فخریه جز بیک را اقرمی اندوز نصارت ابدی فرموده طبعش
 کل شکفته بود در بهار علم و سیراب گشته اند و جوینار علم به لطفش زیست
 ابل علم کرده و دارالستور گشته بدینا در علم و ذره بمقدار زمین تجلیات
 خلق و مهر یانش چون شمس تابان پیرانوار و قطره کم و قار از آبر و
 بخشش هم بهلو قلزم و خاوار و آیه الشفقه علی خسطق الله و جبرئیل روزگار
 ثبت کرده خوشخوئی اوست و نقش العظیم لامر الله بر اوراق لیل و نهار
 رقم زده روی اوست از صفای قلب آن روحانی منش بر اقامت
 پرورده بطن صدف در پرده حجاب متواری و آرزو بهار یوق و نری
 عادتش نریست نسیرین و نشتر ^{ماده از گوهر} در غنچه شرمساری به سازگاری
 زینت کین ببرز ^{بگنجی} ز ابر و قهر و خشم چین برده و عفو و ترحم
 سجده که هر عاصی خطاکار و مخبرم تقصیر و سرشده منگی و انفعال
 بهشت پاد و خسته بیاید آن عذر نشو و استغفار پشیمانی و اعتذار
 اتم معذور و ایا جابت و سماعت مقرون نماید بلکه از غایت نیکی به خطا بدی
 آن نامه سیاه رقم کشد و قهر و عتاب را که صفت قهار است گلوشه و بکشد
 عفو گناه از اثر مری است و عفو بهین خاصیت آدمی است بهر چه عدو
 لائق افکندگی است بهر تر از ان لذت بخشندگی است به باطن قبی
 موطن آن نادی طریق دوستی رب و دو دیاده طهور عشق نفسانی
 و حقیقی مشر و مخمور و ظاهر طاهر آن خضر و اودی ذوق وجدانی و جواب
 و وسوس محبت بهیمی و مجازی صد مرحله دور دیده ابلیس ایمان
 و برین را بسوزن جگه ^{یا بار} دور احساب و دخته و ذخیره خط و طبع سامانی را

با آنش لذت روحانی و روحانی پاک سوخته به خدا را نیست مخلوقی
 به از عشق به خرد را نیست معشوقی به از عشق به زلفش حسن را عیار
 ناز به بخور یار از و خوبان طناز به از شیرین کلامی آن صدر نشین
 ملاطفت مذاق تلخا مان چرا عذب البیان و رطب اللسان نشود
 لایق ناطقه طوطیان شیرین زبان چگونه لال نگر و کله حصین گویای زبان
 خوشندش از حقیقتین برگ گل با قندی آمیز و از رشک و حسد کلمش
 دیده در آید چسان خون نگریده و نیسان از چه رو بقرق ندامت تر نباشد
 که درج و دانش وقت حرف زدن در یاد و یاد و معنی و معدن معدن گوهر
 نکته دانی میریزد و مزاج پسندان بی رنج و مطالبه کنان بدله سنج لطافت
 آن رنگین بیان بر میاض حافظه نگاشته اند و از کیای خوش قیاس
 از نکات حکمت آیات فیضها بر داشته اند به سخن خوش به نرد و هر حکیم
 به آید ز بخشش ز رویم به آبادی و آسودگی رعایا و بر ایاد بر چه اتم
 محکم اساس و قوی بنیاد گردید و بر بادی و ویرانی افتادگی و پیریشانی
 لباس خاصیت عنقا در بر کشید تا ترمزد کردن پیک سبک خرام نگاه در
 به قریه و دیده و ناحیه یک و جب زمین غیمز روح که مانند دلهای عاشقان
 مانا به خرابه باشد هرگز زلف دنیا بد و در هیچ منزل و مقام مسافری
 و تا جری از تلف مال و تضرع منال خود لب بچکایت شکایت نکشاید به
 بعد از انقباض از کس کسی چیزی نبرد الا به دمان و لبران دلهامولی آنهم
 بر بهانی به نتیجه السعی آبای علوی خلاصه الاعراض اشهادت بظنی تکیه گاه
 طالع به ایوان پشت پناه و دولت آید مقرون معنی عبارت حشمت اقبال

تفسیر آیت جاه و جلال نخبه فرزان و یاران هفت اقلیم تاج بخش ارباب تخت
و دریم مصطفی سیرت و مثنوی افعال بود در صفت و سلمان خصال پهل
زور بی آزار شیر دل و دشمن شکار مایه صرعی و عین جیاتیم مردی و خرمن
وفادارهای رموز اسرار آفرینش خرد آموز اصحاب دانش و بنیش
طلاذ الامر اسعاذ الرؤسا صاحب کشف و کرامات خداوند خوارق عادات
منوچهر و قباد روش کاوش حشمت و کیخسرو منش ظل سبحان خلیفه الرحمان
خادم حضرت ختمی پناهی حاجی حسین شیر نغمین مشیر قیصر پند ابدان
طلال امر احمد علی مفارق العالمین جناب ہلال رکاب ثواب
کلب علی خان صاحب بہادر فرزند دلپذیر و دولت انگشیر
رئیس دلاور اعظم طبقہ اعلامی ستارہ ہند خلد کمال مکارمہ علی المومنین
و المسلمین بیاور کی توفیقات آسمانی و مدد گاری تائیدات نیروانی خانہ
عاقبت اندیشی و گاشانہ سال مینی را منور ساخت و باجیای رسم
بین خواقین پیشین و آئین خوشترین سلاطین نخستین پرداختند
از تیجاست کہ مضمون الولد سرلابی پیش نظر داشته و باز دیاو تعظیم
و توقیر عمل صالح ہمت گماشته کاغذ درخواست قائم مقامی خاندان تصدیق
نویز طہر جان صدر و بلند قدر و بدر کامل و عقل پرور در ذرۃ التاج نامور
ممتاز مقدمہ انجیش دلاوران سرفراز دیباچہ صحیفہ سردری بہتری
دینار رخسارہ فتح و فیروز موسی دست و عیسی دم
مبتارگ بہر و بہرکت قدم تاہمید عشرت و عطارد فطنت عمدہ رسم
خاتہ قدرت رافع را یات ملت نبوی شیدا رکن شریعت مصطفی عالی

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
پنجاب
لاہور

ترا و الا نشان و بیم بخش و بلج سستان توای حمایتش بر تارک هر که مانده
 هاسایه افگند بر اوج سعادتش رساند آیسان مکرمتش چون برکتش آیسند
 مینویان گذر کند گوهر بی نیازی نشانده در جنب جود و بهم و سخاو و گرم
 صیت حاتم صد ایست مو بهوم و شهرت معین بن زانده اهر لیت نامعلوم
 تا مصقله سخاوت بید رغبتش زنگ نندان کایه گنبدانه زود آرزو بکار دل
 در زری بر خود نکشود از نسیم فیض و احسان بیکانش ساحت جهان همچو
 روضه جهان جاوید بهار و آرزو حیات بحاب بدل و امتنان نمایانش ریاض
 آمال عالمیه ان جئات عذین تجرعی من تحتها آله بخار و متش بر لب
 که گوهر بارده بلکه خرسید صفت زربار و در چرخین ز ابر کفش بر گردد
 هر گل از وی طبق زر گردد و بشجاعت و شهامت و قتی که شمع
 غنیمت و اراده صفت شکنی بخود می افروزد و سینه مخا انان را چون شعله
 صاعقه یکدم میسوزد کند و یونید افی مانندش زنجیر گلوی دشمنان و گرز
 البر صورتش سر شکن گردن کشان گرد و صحرای گیسو و دانش صندل
 پیشانی ماه تمام و توج خون معرکه کار زارش غازه روی بسیرام
 بشمشیرش که از نصرت شستند و دعای سیفی از جوهر نوشته شد
 مگر خیم خون بر خویشتن چون که زخم تیر او چشمی ست پر خون و عدل
 کرم پیشانی آن عرش بارگاه و خلایق پناه بتدبیر سحر تاثیر و آفاق لشیها
 دو انیده و باران تقدیر از ان ریشه بخلمای امن و امان رویانیده گلزار
 عالم خزان دیده بر آب یاری عدالت چنان سر سبز گردانید که دیگر روی
 پیر و گل سخاوت دید و آرزو شکوه جهان چنان گردید و بیداد و نشانید

لوحه
 دسک
 بی
 کج
 بود
 ۱۱

که تاقیاست هیچ دلی نام نگیرد که درت نخواهد شنید به زعدش در جهان
و کشته نیست به بجز مضمون بعضی شست نیست به رسا شد
نفسه شادی ابرودش به بجزنی نیست فریادی بهمدش به بجزی
ببخ و غم گزید نایاب به بنید طفل روی گریه در خواب به
از سیاستش روبرو عاشقان معشوقان ترش و شده هرگز
بجین نمی فروشند و مار و طاوس از مخالفت ازلی بازمانده بجا
و مصاحبت می کوشند با وجود اجتماع ضدین هر عنصر صبر بر خود
قائم و قادر بوده از اندرون دایره احتدال پایرون نمی گذار
و ضعیفی را هیچ قوی بطمانچه و مشت بلکه بسخن درشت عذا چه سهوا
هم نمی آزارد به اگر قهرش با آتش درستیزد به چو اشک شمع خون شعله
ریزد به بلطفش شمع اگر جوید تو سل به بجای شعله از جبهش و بدگل
در علم معقول و منقول مهارت بجله رسانیده که آریاب مدارس
تحقیق و اصحاب بحال سس تدقیق از هم معانی و برابرش پهلوی کرده
قبول الزام التزام دارند و در غفوان شباب بقابلیت و استعداد
خود را چنان رشید گردانیده که شیخ و شاب معجزه بیان در رسوالات
به حجاب عذرات مسموع رومی آرند شایه دان ریاحین افکار
به بار طبعان از فیض بهارستان محفل نازنینان عبارتش
الکتاب سبز بختیهای سیدی می نمایند و دوشیزگان گل و یاسمین
طلوع سخنوران پیش تازه رونی لاله ^{خیزان} عذاران استعار آتش بی زبون
آب و رنگ ابدی می آیند و درین وقادش صرافان سخنوری را محلی است

قابل و طبع نقادش جوهریان چار سوهن سپردی را میزانی ست
 کامل هر که بود علم و عمل شان او را خوبی کوفین شود آن او را
 دانکه ز علمش نبود بهره و نرنده بنام ست بگو مرده در حقین بین و
 ساعت سعادت قرین که اسباب حصول مقاصد استیا و آماده بود
 ارسال داشتند و گورنمنت هادر لالت شمس انصاف هم طالعته بکمال
 مهربانی و قدر دانی انگشت قبول بر دیده گذاشتند با بجهله نوید بلند
 پایگی یافتن تخت و لیست که بجلوس مینت مانوس جناب نواب
 شتاق علیخان صاحب بهادر و بالقابہ گریبان خاطر
 ترقی خوانان سراپا آرزو و امید را البریز ریاضین فرحت و سرور
 گردانید و ستم کشیدگان خزان اندوه و غم و کلفت دیدگان برگ
 ریزان رنج و الم را افروخته قدوم آردی بهشت هزاران فرخی و کامرانی
 ریزه گوش ساند بهار طراوت آیین فرحت و نشاط چمن ار آفاق
 سر مایه سبز بختیها حامید از زانی نمود و مشاطه روزگار بگلگون پیرانی
 بخت و انبساط جلوه شاہدان گیتی افرو و صدای تقار و شادی
 و سرور و طنطنه آواز و لبشاشت و جویوشش جهت زمانه انتشار
 گزید و آهنگ تحیت و نوای تنیت از خیل قدم میان زمین از مهر
 انسان بچرخ برین رسیدر با عی وقت ست که هر کس طرب افکار کند
 اسباب سرور در قص را ساز کند از شادی و خرمی و عیش عشرت
 عالم بر خویش باله و ناز کند به تعریف جهان بشکفتگی گلهائی زگارنگ
 شک چمن چنان مس و قضای عالم ز کثرت لاله و اینخوان غیبت

نقد و سنجش
 این اثر
 در این
 کتاب

۱۳

کلان بخشان از لب بر فوجیات ترانه مبارک بادور چکیدن و تبرای
 و مشک زنی بدست مهر اشنای ابر از اری سیر گرم روغن بالیدن بهر ط
 ساز طرب و نشاط کوکست و بهر جا که نگاه را گذری افتد برگ با قوت
 ز تانی تار طنبور مفلوک است کوچه بکوچه و خانه بخانه خوشدلی بر خود می بالد
 و شادی بتاراج لشکر غم استین می مالد تو فور فخر و غرور زمینیان ا
 دور نهادن پابر آسمانیان تامل و گد آ می کاسه یکف را از فوط عیش و عشرت
 در شستن با خسر و ان عایشان تساهل شور جلاجل زنی برگ
 و دختان در گنبد افلاک چسبیده و غلغله دهل نوازی غنچه به سخت آسیمی
 رسیده به طرب نسیم سحر گاهی بر قانون نه آب مصروف تارهای اسواج
 کشیدن و سمر ناز پروردگان عهد خیابان وقت بگوش خورقین هدای
 فخره اش وقف جنبیدن تشب و بجور رنجهای دیرین بر وزیر روشن
 خرسندی و خرمی تبدل یافت و صبح و صول تمنا بداده غلط کردگان
 شام ناکامی شتافت ملازمان کار گزار به تمام محفل بهشت آیین
 سرفراز و خواصان سلیقه کردار پندای حی علی العیش بلند آواز
 مستغنیان رنگین نوا بنغمه و لنوا ترانه رنیر و آتشگردان ناهیدلقا بر قصر
 طرب خیز ساقیان حسین لاله خسار جام پیمایی باد و حسن و کرم بانی تو
 محبوبان گلغذ از شور ملاحظ نمک بر بنر خوان و نفیر سی و شیرین ادائی
 رقاص چرخ از کمال مسرت در انداز چرخ زنی و قوال سپهر بنوارش
 جلاجل مهر و ماه سیر گرم طرح نشاط افکنی ساکنان ملا را علی تلمشای
 عشقه که در دوران آینه آسمان فرو آمده تر زبان با نسا مناسیل العیش
 ایجا است خانه ای در شهر شیراز

در سبک و سبک
 در سبک و سبک

در سبک و سبک

در سبک و سبک

در سبک و سبک

در سبک و سبک

در سبک و سبک

والسور و اهل زمان از قضا خوشنودی بایمدر طرب اللسان بنما
 یوم النشایط والسور با غی بنمی ست که هر گوشه بهشت نورست
 بر سطح زمینش کار و کشت نورست و نسبت نبود بنی کیان سغلی
 کاین عالم علوی از سرشت نورست و این کلچین بهارستان تعینت
 و بندگی و کثرتین امیدواران مجسم ارادات و سرانگنگی که گوشتنری
 دیرین را باوج سعادت مائل یافت بمیدان گلزارش قطع تاریخ ستادت

نواب رشک دار اسکندر صف آرا استاد بیت به پیشش مثال خادم گلزار اسپریت سبزه نسیم فیض قزیند نامدارش شد مستقل و لیعهد دیرین نگنجی عالم بفرط شادی یکبار قفل باب بچینه ها کشاده	پیوسته باشد از وی اقبال مجاهد و عظم اعزاز و فخر و شوکت اجلال و فتح و نصرت بخشد گل و مهر را رنگ بهار و نور منظوری گویند شاد بصدق بیت بر پاست بزم پیش و املق نشاط و فر نخستین عالمی را نقد و خطاب تلعبت
---	--

کر کار سال داری ای مشرقی جیدل
 گوشه شاه و شاهزاده یا حق بود سلامت

سنة هجری

قطعه تاریخ ثانی

دیگر

سنگد زهر تربیت نواب ذی بجاه	بگلزار چمنان شاداب مانند
هنر بر پیل و ش کلک علیخان	بقوت ثباتی سهراب مانند
آلهی دشمنان و حاسدانش	بعالم تا ابد نایاب مانند
پسر راجا نشین خویش کرده	که راحت بخش شیخ و شایانند
اصوت هر دو مثل خضر و الیاس	ز عهد خویش بهره یاب مانند



بود ای شتری گرفتار تیغ
بگو شمس و قمر با تاب مانند



احکم المحاکمین حضرت رب العالمین ان سعیدین چنین خلافت
و کشورستانی و قطبیین گردون سلطنت و جهان بینی دو مصباح
فرزنده شبستان ابهت و صولت و دو قندیل محراب
ایوان عظمت و شوکت و دو شمع خلوتیکده مجید و اعتلا و دو ذریعه
رزق و روزی راجه کوه انجم گیتی دارا و بالنون و الصادق
الی یوم القیم و نظم دل هر دو شمس و قمر شاد باد و تن و
جان با سانش آباد باد و زانوسا بتخت ارجمندی بود و بتاج و
کلاه سر بلندی بود و نمائند زانود و غنم در جهان و نشانهای مگر
در دل دشمنان و بود تا در ایوان گردان سپهر و بتاییدگی
اختیار ماه و مهر و زیاده شود عمر و دولت به کام و
بحق محمد علیهما السلام

تفہم لفظ

رقم ۱۰۰ کتاب گوهر سلسله ناظم و ناشر بے بدل یا نگریری فارسی ناگریری
از اشال و اقران افضل در ریخته گوئی یا عیشی و ناسخ و آتش بنگ
و هم سنگ و در کیت و دو مهر افضیاب از مورد اس و تلسنی اس
و گنگ جوهر فرد در او صاف انسانیت منشی شکر دیال صاعب
فرخت شاگرد منشی جوهر سنگ جوهر سلمه الله الاکبر

بسم الله الرحمن الرحيم

ہست پئے غنچہ خاطر نسیم

این حرف چندست ریخته قلم زبان و زبان قلم بنده بی قدرت
تنگ زبان آوران زبان فروش که زبان نازک کردن ندانند شکوای فرحت
تغیر اند ز نوبه و ستر غریبه در هیچ و شنای ساله خانه خال که غیب رخساری
بیکنار و بلبایان و در ظلمات معاش صد چشمه حیوان نمایان فقرات
صلوات در آغوش شیرین تر از تلخی مشام شکرین لبان و زکات آب
تاب بردوش او گهر با کدو خسته در رشته جان آفتابش برنگ گداز
تر قنار و دوزین شگفته گلزار و سطور و بین السطور جئات تجرّی من
تجربها الا نهار عبارتش هوش از سر بای عند لیسان گلشن فضل و هنر
و استعارتش نظاره فریب ابدانش و نظر سوادش بیاض عارض و غصه
منوان و بیاضش سواد چشم حور انرا و ان شکوفه طیفه آسمانی است
و لیکن خوش اصل خانم سلیمانی من اوله الی آخره هر عام فقه و فاضل پسند

و شطالیش جمله جگر بند و روح پیوند آورد بافش جمعیت خاطر پریشان
 و اجزایش هر نیمه زخم سینه ریشانش کار نامه نگارین ست و نگار خانه
 نو آئین خواهر خرمه نشسته زلفوری ست که از پستان یک مادر شیر خورده
 و زاده خاطر ملاطفت ابرکت و آینه نش از زار داس طبع دیگران گوی موقت
 برده دیده از دیدن او سیر رنگرد و دل بختش وحشت نپذیرد ساخته
 و پرواخته فکر تین و بهین نیمه اندیش مبین اختر تجلی پاش اوج لطائف
 گسری قمر جان نام عرف بی متوجه و صاحبه تخلص مشتتری عجم کمالها
 و دام جمالها در محفل که شمع طلا قتش سر گرم بزم افروزی ست جان
 فصیحان عالم پروانه و اسبند و اسنوری قربان ریلینی تخریش که هر جمله
 تراویده خامه او روکش سوزیده دل لیلی صورتان براعت ست
 و بلا گردان پرتو زینی تفسیر که هر محاوره چکیده ناطقه او سامعه نواز
 لذاعت تنه نوری که گویانی مای معاصران را در کنار مهر بانی و قدر دانی
 او پرورش دوام حاصل و انصاف نوازی که تعریف و توصیفش
 سجال بهسران و کتران و اصل و شامل اگر شاخسار طبعی زو و بر ویش
 گلی بزمیرد مانند طره بر سر قبول میگذازد و گر بلبل کلک کسی پیش
 او صفیه بر نظیر بر انگیزد و تر اخوش آهنگ تر از هزار نغمه و او دی میشار
 در رازی سینه فلک ثوابت طبع و قادیش بدخشان آب از رخ
 گوهر شب چراغی را باید و لالی بهیه اصداف ذهن نقادش از
 نور تابانی خورشید منور را تب و تاب رشک و حسد و الهی نماید بد
 و از آفت و هوا میوافت و مساعدت نهان در خیابان کلامش

و شطالیش جمله جگر بند و روح پیوند آورد بافش جمعیت خاطر پریشان
 و اجزایش هر نیمه زخم سینه ریشانش کار نامه نگارین ست و نگار خانه
 نو آئین خواهر خرمه نشسته زلفوری ست که از پستان یک مادر شیر خورده
 و زاده خاطر ملاطفت ابرکت و آینه نش از زار داس طبع دیگران گوی موقت
 برده دیده از دیدن او سیر رنگرد و دل بختش وحشت نپذیرد ساخته
 و پرواخته فکر تین و بهین نیمه اندیش مبین اختر تجلی پاش اوج لطائف
 گسری قمر جان نام عرف بی متوجه و صاحبه تخلص مشتتری عجم کمالها
 و دام جمالها در محفل که شمع طلا قتش سر گرم بزم افروزی ست جان
 فصیحان عالم پروانه و اسبند و اسنوری قربان ریلینی تخریش که هر جمله
 تراویده خامه او روکش سوزیده دل لیلی صورتان براعت ست
 و بلا گردان پرتو زینی تفسیر که هر محاوره چکیده ناطقه او سامعه نواز
 لذاعت تنه نوری که گویانی مای معاصران را در کنار مهر بانی و قدر دانی
 او پرورش دوام حاصل و انصاف نوازی که تعریف و توصیفش
 سجال بهسران و کتران و اصل و شامل اگر شاخسار طبعی زو و بر ویش
 گلی بزمیرد مانند طره بر سر قبول میگذازد و گر بلبل کلک کسی پیش
 او صفیه بر نظیر بر انگیزد و تر اخوش آهنگ تر از هزار نغمه و او دی میشار
 در رازی سینه فلک ثوابت طبع و قادیش بدخشان آب از رخ
 گوهر شب چراغی را باید و لالی بهیه اصداف ذهن نقادش از
 نور تابانی خورشید منور را تب و تاب رشک و حسد و الهی نماید بد
 و از آفت و هوا میوافت و مساعدت نهان در خیابان کلامش

هر گل برنگ نیرنگی جلوه آرد باست سواد و ذوق گردانی صحافت تعلیم
 اسانده هم و هم سبب زبان بشکوه شکر دلش و آبسره صفا مانی
 دلاوش دید بخت تیر بشکر گوی روشن و باب جاودانی افکار طلیق
 و دلقش رنگانی جاودانی مضامین نو و کهن از یکدیس سکت نویسی
 دستی دو آمی بشکست فنون لطیف پیداوار تمیقه ایقه واجب التوفیر
 دستور العمل نظم و نسق شهرستان علوم شریف هویدا این سر و بند
 نجسته و ارجمند هر کس از نازک خیالان حقیقت رس بامید خیریدار می
 آن ششم گران امتداد است غور و غوص تازه و جدید اجناس
 عالیه الاثمان معانی بے اندازه و نور سیده در دکان ظهور بر روی
 هم چیده الهی تا کتاب زرنگار فلک بلور سیمین ماه زیبا فزاست و جلیل
 طلمانی ناخن مهر نیز زیاست اوراق این نسخه مطبوع و مرغوب که جلدهش
 از ادبیم سپهر شمعین سبز و شیر آزه حسن آگین و صفا آئینش از تار نظر
 درشته کیس و جور العین زید از هم ریخته و پاشیده مباد بالتمون
 و الصاد الی یوم التناد و تا سواد و میاض لیل و نهار رونق صفحہ زر و طلا
 و انشای تسخیر عالم منشی دفتر چرخ چارمین را در اختیار و اقتدار است
 از جمال شاه سپهر پانچ و دلال این نامه بدست قمرین چشم بد نظران
 و در یاد و عین الکمال شمعان مصنفش را بنوک سمان جانبان
 قهر خود کور کن بچند و آله الامجاد

DUE DATE

1915/11/1

1915

218

Λ9150MMJ

MYA

خانہ خیال

[illegible]